

مقدمه
در این کتاب سعی شده است تا با استفاده از روش‌های علمی و تجربی، به بررسی و شناخت دقیق‌تر از پدیده‌های طبیعی و اجتماعی پرداخته شود. این کتاب در دو جلد به چاپ رسیده است و در هر جلد به موضوعات گوناگونی پرداخته شده است. امید است که این کتاب بتواند به عنوان یک منبع معتبر و کاربردی برای دانش‌آموزان و محققان مورد استفاده قرار گیرد.

مقدمه

دفتر کارشناس امور مالی زیر یک درخت انجیر هندی است و لوازم دفترش در یک صندوقچه حلبی کهنه. از نخستین صفحات کتاب تازه آقای نارایان، ما باز هم خود را در شهر «مالگودی» می‌بینیم. همان شهری که قریب بیست سال است چون شهر زادگاه خود با آن آشناسیم. ما خیابان مارکت، غرفه‌های انفیه‌فروشی، فروشندگان دوره‌گرد خمیردندان، بولووار لولی با آن ویلاهای قشنگ، سالن آرایش سلطنتی، رودخانه، راه آهن، همه و همه را، همچون خیابان‌ها و صحنه‌های زمان کودکی خود، خوب می‌شناسیم. هر لحظه انتظار داریم مهندس را در ایستگاه راه آهن ببینیم که برای خداحافظی از دوستی دست تکان می‌دهد، سوامی کوچک‌اندام را ببینیم که غرق در رؤیاهای

ماجراجویانه از خیابان مارکت می‌گذرد، و یا آقای سامپات را ببینیم که دم در استودیوی فیلم مشکوکش ایستاده است. گویی از طریق دوستی با این آدم‌هاست که می‌توانیم به دیدار شخصیت‌های تازه و کمابیش مبهم نائل آییم: یعنی شخص مارگایا، کارشناس امور مالی، که از زیر درخت انجیر هندی فارغ‌التحصیل شده است تا کتابی منتشر کند و بعد دوباره سراغ کار بانکداری ماهرانه‌تر و خدعه‌آمیزتری برود. «اما، در عین حال، حيله‌گریش چقدر معصومانه است!» و دکتر پال، (روزنامه‌نویس، خبرنگار و نویسنده)، و بالو، پسر مارگایا، که توصیف چگونگی دوران کودکی فریبده تا جوانی عاطل و باطلش شاید غم‌انگیزترین داستانی باشد که آقای نارایان تاکنون نوشته است.

تمام کمدی‌های آقای نارایان رنگی از اندوه دارند. طنز لطیف و فقدان اعتراض در این آثار به یاد ما می‌آورد که در غرب کنونی آفرینش کمدی تا چه حد دشوار است - نوشتن لوده‌بازی^۱ یا قطعات بی‌بند و بار و جنجالی و هجوآمیز سهل است - اما کمدی به چارچوب قرارداد اجتماعی نیرومندی نیاز دارد که نویسنده از طریق آن در عین همدردی با قهرمانانش، خود را درگیر حوادث نمی‌کند ...

زندگی در «مالگودی» - دور از هیاهوی سیاست - قرن‌هاست که به همان ترتیب یکسان پیش می‌رود و آمیختگی قراردادهای کهن و خصلت‌های عصر جدید صحنه‌های کمدی فراوانی به وجود می‌آورد. هنوز هم از منجم‌باشی دعوت می‌کنند تا جدول طالع عروس و داماد را با هم مقابله کند، اما اکنون با پرداختن رشوه‌ای کلان می‌توان وادارش کرد که مطابق دلخواه عمل کند. یا کارشناس امور مالی زیر درخت انجیری می‌نشیند که روبه‌روی بانک مرکزی تعاونی رهن زمین تازه تأسیس قرار دارد. و پس زدن لیوانی شیر توهین به الهه محسوب می‌شود. کاست نیاکان هنوز هم از اهمیت فراوانی برخوردار است.

مارگایا که در امور مربوط به رهن زیرکی و هوشیاری خاصی دارد و در آرزوی ثروت و داشتن اتومبیل می‌سوزد، هنوز هم با کاهن مخصوص الهه^۲ لاکشمی مشورت می‌کند و به توصیه او دنبال نیلوفر سرخ می‌رود تا آن را بکوبد و در شیر گاوی دودی‌رنگ بریزد (چهل روزه دعا به ثمر می‌رسد و او صاحب دستخطی هرزه‌نگارانه می‌شود به نام همبستری یا علم لذت در زناشویی که بعدها ناشر از راه احتیاط اسمش را می‌گذارد هماهنگی خانوادگی).

شاید مارگایا - کارشناس غم‌انگیز، جاه‌طلب و مضحک - در میان قهرمانان آقای نارایان جالب‌تر از همه باشد. در آرزوهایی که برای پسرش دارد، در رؤیاهای بزرگش، در بددهنی غیرعمدی و خودبینی حقیرش و در ملامتش در قبال امور خانوادگی شعری نهفته و محنت‌هایی ناشناخته قرار دارد که نزد قهرمانان چخوف به وفور می‌یابیم و در صفحه آخر با زندگی درمی‌آمیزد. «می‌دانست که در اعماق ذهنش نقشه‌ای دارد، نقشه‌ای که او را در بین برگزیدگان جامعه قرار خواهد داد و باعث خواهد شد که مردم دسته‌دسته سراغش بیایند و از او رهنمود و نظر بخواهند. هنوز نمی‌دانست آن نقشه چیست، اما حضورش را احساس می‌کرد ... دریافت که باید با احترام و مراقبت، انتظار آن الهام را بکشد.»

نخستین پرسشی که پس از بستن رمانی از آقای نارایان به ذهنم می‌رسد این است: دفعه بعد چه کسی را در «مالگودی» خواهیم دید؟ انتظار ندارم رمان تازه‌ای بخوانم، بلکه منتظرم از در خانه‌ام بیرون بروم و وارد آن خیابان‌های دوست‌داشتنی و کثیف شوم و با هیجان و لذت فراوان ببینم که غریبه‌ای نزدیک می‌شود و از مقابل بانک، سینما و سالن آرایش می‌گذرد. غریبه‌ای که می‌دانم با جمله‌ای غیرمنتظره و الهام‌بخش به من خوشامد می‌گوید و با همین، در دنیای دیگری را به رویم می‌گشاید.

